



خدا حافظی آخر

زینب علیپور طهرانی

تپش

در قسمت قبل خواندید دختری به نام گلپر، حسابداری یک کارخانه عروسک‌سازی است که هنگام صرف غذا پدرش با او تماس گرفت و حرف‌هایی زد که باعث نگرانی دخترش شد. گلپر از دوستش نغمه خواست تا برایش مرخصی رد کند و او خودش را به خانه رساند. دنبال پدرش گشت و او را در انباری خانه درحالی که حلق آویز شده بود پیدا کرد. با فریادی که کشید، توجه همسایه‌ها را به خودش جلب کرد. یکی از همسایه‌ها با پلیس تماس گرفت و بقیه شاهد این صحنه بودند، اما کسی جرأت ورود به انباری را نداشت. تا این که سرگرد نامور و دستیار و پسردایی اش سلطانی وارد محل حادثه شدند و تحقیقات را آغاز کردند. سپس جسد را به آمبولانس منتقل کرده و گلپر را که حال و روز خوبی نداشت، با خود به اداره آگاهی بردند تا به سوالات سرگرد پاسخ دهد.

ادامه داستان...

گلپر روی صندلی مقابل سرگرد نشسته بود. او سرش را میان دست‌هایش گذاشته بود و گریه می‌کرد. سرش هم به شدت درد می‌کرد. سرگرد منتظر بود تا گلپر کمی آرام شود. سلطانی آب‌قند برای گلپر درست کرد و با قرص مسکن به او داد. چند دقیقه‌ای گذشت تا حال گلپر بهتر شود. سلطانی هم گوشه‌ای نشست و درحالی که وانمود می‌کرد با گوشی‌اش بازی می‌کند، حواسش به گلپر و اظهاراتش بود. سرگرد پرسید: خانم آذری، حالتون بهتره؟ می‌تونین به سوالات من پاسخ بدین؟ گلپر گفت: بله.

سرگرد گفت: چقدر طول کشید تا از محل کارتون به خونه رسیدین؟ گلپر کمی فکر کرد و گفت: یادمه وقتی بابا قطع کرد، به ساعت مچی‌ام نگاه کردم. ساعت ۱۰ دقیقه به ۲ بود. اما یکی دو ساعتی طول کشید تا برسم خونه. چون نتونستم ماشین رو از پارک دربیارم. یک ربعی هم طول کشید تا اسنپ بگیرم. یک ساعتی هم توی ترافیک بودم.

نامور با خودش فکر کرد و گفت: با این حساب از زمان تماس پدرتون با شما حدود دو ساعتی گذشت تا پیداش کردین. ساختمان شما دوربین داره؟ گلپر گفت: نه. قرار بود هفته دیگه برای نصب دوربین بیان.

نامور پرسید: ساختمان‌های اطراف چطور؟ جوری که ساختمان شما هم دیده بشه. گلپر گفت: ساختمان روبه‌رو و کناری ما دوربین داره. اما نمی‌دونم به خونه ما دید داره یا نه. سلطانی از جایش بلند شد و بدون این‌که نامور حرفی بزند گفت: الان می‌گم بچه‌ها دوربین‌های کوچه رو چک کنن. سلطانی از اتاق خارج شد و نامور به صحبتش با گلپر ادامه داد.

سرگرد پرسید: شما فکر می‌کنید چرا پدرتون باید خودکشی کنه؟ گلپر گفت: نمی‌دونم. فکر نمی‌کردم یه روز بابا این تصمیم رو بگیره. آخه مشکلی نداشت. من و بابا زندگی خوبی داشتیم. سرگرد پرسید: مادرتون فوت شدن؟

گلپر گفت: نه. مامان ۱۰ سال پیش از بابا جدا شد و با پسرخاله‌اش که از جوونی مادرم رو می‌خواست ازدواج کرد و رفت لندن. ما فقط اینترنتی حال هم رو می‌پرسیم. سرگرد گفت: رابطه‌تون با مادرتون چطوره؟ گلپر گفت: معمولی. اما من و بابا عاشق هم بودیم. بابا و مامان سنتی و به خواست پدربزرگ و مادربزرگ‌هام ازدواج کرده بودن. هیچ‌وقت عاشق هم نشدن. اما بابا عاشق من بود. ما کنار هم زندگی خوبی داشتیم. هیچ‌وقت بابا رو افسرده ندیدم که متوجه شم به خودکشی فکر می‌کنه. خیلی تصورش سخته. خیلی. نامور پرسید: یعنی احتمال نمی‌دادین یه روز خودکشی کنه؟

گلپر: نه. به هیچ وجه. تازه می‌خواستم برای بابا زن بگیرم. مادر یکی از همکارام مجرد بود و چند بار با بابا قرار کافه گذاشته بودیم. اونا از همدیگه خوششون اومده بود. می‌خواستیم بریم خواستگاری که ...

گلپر زد زیر گریه. سرگرد گفت: خیلی عجیبه. ازدواج مجدد نشون میده پدرتون به زندگی امید داشته. بنابراین قضیه خودکشی کمی عجیبه به نظر می‌رسه. نامور پرسید: پدرتون دشمنی، چیزی نداشت؟ گلپر گفت: نه. بابا بازنشسته همون کارخونه‌ایه که من اونجا کار می‌کنم. همه دوستش داشتن؛ منظورتون از این سؤال چیه؟

نامور گفت: خب، اگه هیچ انگیزه‌ای برای خودکشی وجود نداشته باشه، پس باید فرضیه قتل رو بررسی کنیم. براتون نامه‌ای یا نوشته‌ای چیزی نداشته؟ گلپر گفت: نمی‌دونم. اون قدر حالم بد بود که به این چیزا توجه نکردم. سرگرد گفت: بهتره با دقت بیشتری بگردین و به من اطلاع بدین. می‌تونین تشریف ببرین. فقط اگه چیزی یادتون اومد هر وقتی از روز یا شب بود با این شماره با من تماس بگیرین. سرگرد کارت‌ش را به گلپر داد و او هم با سر تایید کرد و از او دور شد.

سرگرد با دوستش که در یزشکی قانونی کار می‌کرد تماس گرفت تا ببیند گزارش چه زمانی آماده می‌شود. دکتر هم به او گفت گزارش تا شب آماده می‌شود. سرگرد فرضیه قتل را مطرح کرد، اما دکتر اعتقادی به

قتل نداشت و فرضیه‌اش خودکشی بود. چون هیچ علامتی از ضرب و جرح روی جسد پیدا نکرده بود. در این بین گلپر به خانه رسید و ناراحت و پریشان وارد آپارتمان شد. سراغ اتاق پدر رفت و خودش را روی تخت‌خواب او انداخت و گریه کرد. بالش پدر را بو کرد و آن را در آغوش گرفت. نگاهش به قاب عکس بالای تخت افتاد که عکس گلپر و پدرش در آن قاب

کارت خودرو سمندل ایکس LX مدل ۱۳۸۶ به رنگ نقره‌ای متالیک شماره انتظامی ایران ۱۳-۲۶۳-۵۶ شماره موتور 12485246798 شماره شاسی 73200357 به مالکیت سمیه رنجبر هفشجانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.



شرکت بازرسی خاص
پویا پارتین مال

پیشگام در بازرسی‌های ادواری

آسانسورهای مجتمع‌های مسکونی، اداری و تجاری



قابل توجه مالکین و ساکنین ساختمان‌هایی که در آن‌ها آسانسور نصب شده و اعتبار گواهینامه استاندارد آسانسور آن‌ها منقضی گردیده است، خواهشمند است هر چه سریع‌تر جهت اخذ گواهینامه بازرسی ادواری آسانسور با شرکت پویا پارتین تماس حاصل فرمایید.

با ۱۴ شعبه در اقصی نقاط کشور

آدرس دفتر مرکزی: تبریز، خیابان پاستور، حد فاصل شریعتی و لاله زار، روبه‌روی کوی شهید توانا
پلاک ۱۲۳ <تلفن (خط ۷) ۰۴۱-۳۴۷۵۱۰۴
<فکس ۰۴۱-۳۴۷۵۱۰۴ <کدپستی: ۵۷۱۴۹۶۸۳۱۱
<صندوق پستی: ۵۱۳۸۵۱۴۸۱

سازمان آگهی‌ها روزنامه جام‌جم

۴۹۱-۵۰۰۰

daneshpayam.agahi@gmail.com

داستان

تپش

ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم | ۷

چهارشنبه ۲۳ آبان ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۸۳

بود. گلپر و پدر در آن عکس از ته دل می‌خندیدند. یاد روزی افتاد که این عکس را گرفتند. یکباره از جایش بلند شد و همه جا را با دقت گشت. کتوهای میز و اتاق پدر را واریسی کرد. اما چیز خاصی پیدا نکرد. به اتاق خودش رفت و آنجا را هم با دقت گشت، اما هیچ نامه و دست‌نوشته‌ای پیدا نکرد. به آشپزخانه رفت تا بطری آب را از یخچال بردارد که توجهش به پاکت بالایی یخچال جذب شد. آن را برداشت و باز کرد و خواند. متوجه شد پدر خانه را فروخته و تا یکی دو هفته دیگر باید آنجا را تخلیه کند. سریع با سرگرد تماس گرفت و او را در جریان قرار داد.

سرگرد با سلطانی تماس گرفت و خواست تحقیق کند تا دلیل فروش خانه و خریدار خانه را برایش پیدا کند. در این بین گزارش دوربین‌ها هم رسید. سلطانی و نامور با دقت به فیلم‌های دوربین‌های آن کوچه نگاه کردند و توجه‌شان به ماشینی جلب شد که در ساعت مورد نظر وارد کوچه شده و مقابل ساختمان آنها توقف کرده بود. پلاک ماشین دیده نمی‌شد ولی از گلپر خواستند تا برای شناسایی، خودش را به اداره برساند.

کلیه مدارک شامل برگ سبز، کارت و سند کمپانی خودرو سواری کرونا مدل ۱۹۷۷ به رنگ سفید شیری روغنی شماره انتظامی ایران ۶۷ ۱۹۸ ط ۲۱ شماره موتور 12R1475148 شماره شاسی TR100631508 به مالکیت گل بهار فضایی مفقود گردیده و فاقد اعتبار می‌باشد.

آگهی دعوت مجمع عمومی

عادی به‌طور فوق‌العاده نوبت اول

شرکت تعاونی مسکن جامعه ورزشکاران ایرانیان

(در حال تصفیه) به شماره ثبت ۱۸۳۷

و شناسه ملی ۱۰۱۰۳۳۹۰۰۰

تاریخ انتشار آگهی: ۱۴۰۳/۰۸/۲۳

جلسه مجمع عمومی عادی به‌طور فوق‌العاده نوبت اول شرکت تعاونی مسکن جامعه ورزشکاران ایرانیان (در حال تصفیه) رأس ساعت ۱۰ روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۳/۰۹/۱۱ در محل شهرستان رباط کریم به آدرس: پرنده، فاز ۳، خیابان حافظ شمالی، کوچه عراقی ۲، حسینیته پنج تن آل عبا تشکیل می‌گردد. لذا از کلیه اعضاء / سهامداران دعوت می‌شود تا در دست داشتن کارت و با دفتر چه عضویت و یا برگ سهام رأس ساعت مقرر در محل مذکور حضور بهم رسانند و یا وکیل / نماینده خود را کتبا معرفی نمایند. همچنین داوطلبان سمت هیات تصفیه، مدیر اجرایی هیات تصفیه می‌بایست حداکثر ظرف مدت ۵ روز از تاریخ انتشار آگهی مجمع عمومی، درخواست کتبی خود را مطابق فرم تنظیمی انجمن نظارت، تکمیل و به همراه مدارک لازم در محل دفتر تعاونی به‌نشانی: پرنده، فاز ۶، بلوار رسول اکرم شمالی، پروژه کبان صنعت سیال، بلوک ۸، واحد ۸ و در ساعت اداری تحویل مقام دعوت‌کننده (هیات تصفیه) نموده و رسید دریافت نمایند.

ضمناً به اطلاع می‌رساند که به موجب ماده ۱۹ آیین‌نامه نحوه تشکیل مجامع عمومی: تعداد آراء و کالته هر عضو / سهامدار حداکثر یک و هر شخص غیر عضو / سهامدار تنها یک رأی خواهد بود و اعضاء / سهامداران متقاضی اعطای نمایندگی، می‌بایست به همراه نماینده خود حداکثر تا تاریخ یک هفته قبل از روز برگزاری مجمع عمومی در محل هیات تصفیه تعاونی به نشانی فوق (محل هیات تصفیه) و در ساعت اداری حاضر تا پس از احراز هویت و تأیید و کالت، برگه ورود به مجمع را دریافت نمایند.

دستور جلسه:

گزارش هیات تصفیه
طرح و تصمیم‌گیری در خصوص صورت‌های مالی سنوات سال ۱۳۹۷ الی منتهی به ۱۴۰۲/۱۲/۲۹
انتخابات اعضاء هیات تصفیه و تصمیم‌گیری در خصوص مدت مأموریت هیات تصفیه

هیات تصفیه شرکت تعاونی مسکن جامعه ورزشکاران ایرانیان